

نظریه متغیر گزینی فراگیری زبان

دکتر عطاءالله ملکی
دانشگاه بوعلی همدان

چکیده

نظریه متغیر گزینی فراگیری زبان در جهت حل مشکل منطقی فراگیری زبان گام بر می دارد. کودک با اطلاعات زبانی اندکی که از محیط دریافت می کند، زبان مادری خود را در مدت بسیار کوتاهی می آموزد و بالقوه قادر است تعداد بسیار زیادی جمله تولید کند. این پدیده را مسأله منطقی فراگیری زبان می گویند. راه حل مسأله یاد شده در پذیرش وجود یک نظام جهانی در مغز انسان است. نام دیگر این نظام دستور زبان همگانی است. دستور زبان همگانی جزء لاینفک مغز انسان است و مختص اوست. دستور زبان همگانی دارای اصولی است که در تمام زبانهای انسانها مشترکند. اصول جهانی دستور زبان همگانی با متغیرهایی همراه هستند. متغیرها طبق داده های زبانی محیط کودک تثبیت می شوند و سبب اختلاف ظاهری بین زبانها می گردند. فراگیری یک زبان خاص به معنای تثبیت کلیه متغیرهای اصول دستور زبان همگانی است.

واژه های کلیدی: ۱. متغیر گزینی ۲. فراگیری زبان ۳. تثبیت متغیرهای فراگیری زبان ۴. مغز و دستور زبان همگانی

۱. مقدمه

فراگیری زبان اول همیشه در میان روانشناسان و زبانشناسان موضوع بحث انگیزی بوده است. از لحاظ تاریخی دو تفکر عمده وجه غالب این جدل را در میان اندیشمندان به خود اختصاص می دهد: خردگرایی و تجربه گرایی. هدف این دو رویکرد یافتن راه حلی در جهت شناختن چگونگی کسب آگاهی است. فراگیری زبان از جمله مسائل مورد بحث آنها می باشد. اساساً خردگرایی مبتنی بر این فرض است که حواس ظاهری نقش عمده ای در کسب آگاهی ندارند، بلکه اصول ذاتی و درونی مغز انسان به آگاهی شکل می دهند. مهمترین اندیشمندان این خط فکری عبارتند از: افلاطون، هامبولد، آرنولد، لایبنیتس، هربرت، دکارت و چامسکی. در

مقابل، تجربه‌گرایی بر این تفکر استوار است که آگاهی صرفاً از گذر حواس ظاهری حاصل می‌شود و تداعی و تعمیم در شکل‌گیری آگاهی نقش ارزنده‌ای دارند. از میان تجربه‌گرایان مهم می‌توان به اسکینر، کواین و ویتگنشتاین اشاره کرد.

از دیدگاه تجربه‌گرایان زبان دستگاهی از عادات و مهارت‌هاست که از طریق ابزارهای قبیل تعمیم، تمثیل، تقلید، تلقین، تداعی و غیره آموخته می‌شود. این ابزارها و ساز و کارهای مشابه جزء لاینفک و بومی مغز هستند و شکل ظاهری زبان محیط را در مغز تثبیت می‌کنند. در این گذر، محرک و پاسخ نقش تقویت اشکال صوری زبان را به عهده دارند. عادت‌های زمانی استمرار می‌یابد که به حد کافی تقویت شده باشد. حتی استمرار عادات غلط زبانی ناشی از تقویت رفتارهای غلط زبانی می‌باشند. حداکثر باید سعی کرد که از محرک‌های غلط و در نتیجه پاسخ‌های غلط به محرک‌های مذکور پرهیز نمود. شاخص‌ترین تجربه‌گرای عصر حاضر اسکینر (۱۹۵۷) است. به نظر او حتی موش‌ها و کبوترها را نیز می‌توان از طریق محرک و تقویت پاسخ تحت سیطره عادات درآورد.

چامسکی (۱۹۵۹) اسکینر را به عدم درک ماهیت و جوهره زبان انسان متهم می‌کند. به نظر چامسکی (۱۹۶۵، ۱۹۷۲، ۱۹۸۰، ۱۹۸۶) اصولی بنیادی ساخت زبان انسان را تعیین می‌کنند و این اصول ارثی و طبیعی انسان می‌باشند. به ادعای چامسکی این اصول زیست‌شناختی، جهانی و مختص نوع بشرند. محیط زبان صرفاً نقش آغازکننده را دارد، همانگونه که روشن‌کننده خودرو حرکت موتور را آغاز می‌کند ولی بعداً در کارکرد آن تأثیری ندارد. به اعتقاد چامسکی یکی از خصوصیات بارز زبان انسان خلاقیت ذاتی آن است. فرزند انسان تا سن پنج‌الی‌شش سالگی قادر است تعداد بی‌شماری جمله را که قبلاً نگفته و یا نشنیده تولید و ادراک کند.

به علاوه چامسکی (۱۹۵۹) معتقد است که کلماتی از قبیل محرک، پاسخ، عادت، تقویت، شرطی شدن و غیره عاری از هرگونه دقت تجربی می‌باشند. به نظر او این کلمات ملجاء و پناهگاه توجیهی رفتارگرایان است. آنها نحوه تولید چند جمله از پیش تعیین شده را نشان می‌دهند ولی از چگونگی تولید جمله‌های جدید سخنی به میان نمی‌آورند و متعاقباً به واژه گنگ تمثیل^۱ روی می‌آورند. هیچ شکلی از رفتارگرایی قادر به توجیه آنچه که چامسکی "خلاقیت" زبان می‌نامد نیست. از دیدگاه رفتارگرایان کودک باید در محدوده آنچه که آنها عادت تثبیت شده یا رفتار زبانی می‌خوانند جمله‌های زبان مادری را تولید یا ادراک کند. حال آنکه همان کودک حداقل قادر است فراتر از آنچه که به صورت عادت درآمده بفهمد.

۲. دستور زبان گشتاری - زایشی

چامسکی در آغاز کتاب ساخت‌های نحوی (۱۹۵۷) از دستور زبان به عنوان نوعی ماشین مولد جمله‌های یک زبان خاص یاد می‌کند. که هم در تولید و هم در ادراک عامل و فعال است و توانش زبانی گوینده و شنونده را تشکیل می‌دهد. این ماشین یک دستگاه زایشی است

و جوابگوی مسأله "خلاقیّت" ذاتی می باشد. زیرا با استفاده از قواعد محدود قادر به تولید تعداد نامحدودی از جمله های زبان مورد نظر است. قواعد تحت شرایط معینی عمل می کنند که این خود به دقت عمل دستگاه و قدرت زاینده گی آن می افزاید. برای روشن شدن مسأله به جمله جبری زیر توجه کنید:

$$X+Y-Z$$

اگر به جای متغیرهای Z و Y و X اعداد اصلی بکار ببریم و از عملیات عادی ریاضی استفاده کنیم، دفعات حاصل جمع جبری جمله فوق بی نهایت خواهد بود. بنابراین اگر $X=7$ ، $Y=10$ ، $Z=8$ باشد، حاصل جمع ۹ است و اگر $X=6$ ، $Y=4$ ، $Z=12$ باشد حاصل جمع ۲- می باشد. قواعد محدود ریاضی در تحت شرایط خاصی نتایج خاصی را به بار می آورند و این تکرار تا بی نهایت می تواند دوام یابد. اگر کسی با همین قواعد و اعداد به نتایج غلط دست یابد، می گوئیم که او دچار خطا شده است. قواعد دستور زبان نیز دارای همین دقت و قدرت زبایی می باشند.

دستور زبان، توانش زبانی گوینده بومی زبان است. هر دستور زبان مکتوبی باید به گونه ای طراحی شود که جوابگوی "خلاقیّت" ذاتی زبان، قدرت "زبایی" و دقت آن باشد. به نظر چامسکی برای رسیدن به این دقت قواعد زبان باید مانند قواعد ریاضی صورت بندی شوند. قواعد صورت بندی شده، جمله های درست زبان را که منطبق با توانش زبانی گوینده بومی هستند تولید می کنند و جمله های غلط را تولید نمی کنند؛ اگر خطایی وجود داشته باشد، مربوط به قواعد توانش زبانی گوینده یا شنونده بومی نیست، بلکه مربوط به کنش زبانی اوست. به عبارت دیگر خطا در به کارگیری قواعد است نه در نفس قواعد. دستور یک زبان خاص، باید تمامی جمله ها و فقط جمله های "زبان مورد نظر را تولید کند. به عقیده چامسکی، دستور زبان زایشی نظریه ای علمی است و در فلسفه علم، نظریه ای دقیق و روشن است که بتوان آن را در جهت کشف جهات مبهم نظریه های دیگر به کار گرفت.

چامسکی دستور زبان زایشی را در قالب دستور گروه ساختی^۲ طراحی می نماید. کلمات در جمله ها به صورت گروه هایی به نام سازه ها^۳ مرتب می شوند. توالی سازه های تشکیل دهنده جمله را گروه ساخت جمله می نامند. تصویر گروه ساخت یک جمله خاص را می توان از طریق نمودار درختی به نمایش گذاشت. یکی از نکات مهم مطروحه در چنین طرحی دو ساختی بودن هر جمله است. هر جمله دارای دو گروه ساخت است: ژرف ساخت و روساخت. زیربنای روساخت جمله ها، گروه ساخت های ژرف آنها می باشد. فرآیندی به نام گشتار ژرف ساخت را به روساخت تبدیل می سازد. بنابراین، به عنوان مثال، ژرف ساخت جمله های پرسشی، جمله های اخباری و ژرف ساخت جمله های مجهول جمله های معلوم هستند و گشتارهای پرسش و مجهول مسئول این تغییر و تبدیل می باشند.

مفهوم گروه ساخت قابل مقایسه با مفهوم پرانتزگذاری^۴ در ریاضیات یا منطق نشانه ای است. فرضاً با داشتن $X \times (Y+Z)$ و $(X \times Y)+Z$ می دانیم که در اولی عمل جمع قبل از عمل ضرب صورت می گیرد و در دومی عمل ضرب پیش از عمل جمع انجام می شود. به طور کلی، تقدم یا تأخر هر یک از عملیات به نتیجه متفاوتی منجر می شود.

برای مثال، با داشتن $Z=3$ ، $Y=2$ ، $X=4$ نتیجه جمله اول ۲۰ اما نتیجه جمله دوم ۱۱ است. ابهام ساختاری^۵ یا آنچه که چامسکی در ساخت های نحوی^۶ هم آوایی ساختی^۷ می نامد مدیون تقدم یا تاخر سازه های گروه ساخت هاست.

ممکن است دو زنجیره کلام دارای ساختار خطی^۸ یکسان باشند ولی به لحاظ تقدم یا تاخر سازه های گروه ساختی متفاوت باشند و بالنتیجه مفاهیم متفاوتی را القاء کنند. برای مثال عبارت "پسران و دختران بازیگوش" از نظر ساختاری مبهم است و این ابهام صرفاً مربوط به روابط درونی گروه ساخت آن است و به ساختار خطی یا سازه های نهایی^۹ آن بستگی ندارد. برای روشن کردن این مسئله از قرارداد پرانتزگذاری در ریاضیات استفاده می کنیم. در اثر اعمال پرانتزگذاری سه جمله زیر حاصل می شود.

۱- پسران و (دختران بازیگوش)

۲- (پسران و دختران) بازیگوش

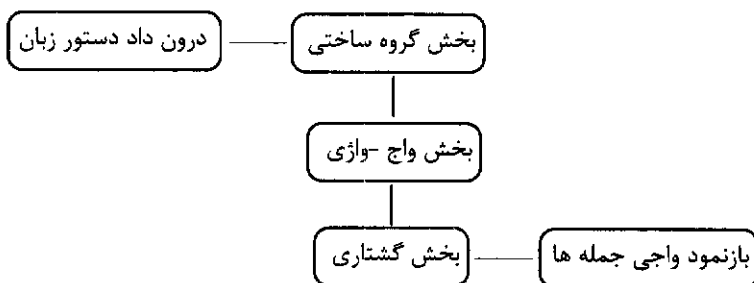
۳- (پسران بازیگوش) و (دختران بازیگوش)

اگر از قرارداد پرانتزگذاری در جمله جبری $X \times Y + Z$ استفاده نکنیم، جمله مبهم می شود. بدین معنا که جمله مذکور هم می تواند $(X \times Y) + Z$ و هم $X \times (Y + Z)$ باشد. عبارت "پسران و دختران بازیگوش" نیز مبهم است زیرا می تواند دو گروه ساخت متفاوت داشته باشد و به دو مفهوم متفاوت منتهی شود. در (۱) پسران به طور کلی و فقط دختران بازیگوش مورد نظرند در حالیکه در (۲) هم دختران و هم پسران بازیگوش در کانون توجه اند. (۳) مترادف (۲) است، گرچه ممکن است در تحلیل کلام از تأکید بیشتری برخوردار باشد. (۱) قابل مقایسه با $(X \times Y) + Z$ است و (۲) را می توان با $X \times (Y + Z)$ قیاس نمود.

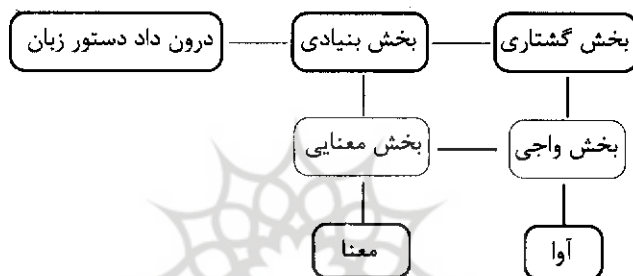
در دستور زبان زایشی که چامسکی در **ساخت های نحوی** (۱۹۵۷) طراحی نمود، گروهی قواعد واج-واژی وجود دارند که زنجیره کلمات و تک واژه ها را به زنجیره واجها تبدیل می کنند. زنجیره واجها باز نمود واجی^{۱۰} جمله را آشکار می سازد. نمودار شماره ۱ نشان دهنده طرح دستور زبان زایشی است که چامسکی در سال ۱۹۵۷ پیشنهاد نمود.

در **جنبه های نظریه نحو** (۱۹۶۵) چامسکی طرح جامع تری از دستور زبان گشتاری - زایشی ارائه نمود. نمودار شماره ۲ نمایانگر تغییرات بعدی است. در طرح جدید بخش معنایی به دستور زبان اضافه شده است. حال به نظر چامسکی دستور زبان مجموعه ای از قواعد هماهنگ است که معنای هر جمله تولید شده را از طریق آواها به بازنمود فیزیکی آن مرتبط می سازد. بخش بنیادی که تقریباً شبیه به بخش گروه ساختی در طرح قبلی است تعداد بیشماری جمله نما^{۱۱} تولید می نماید که نمایانگر ژرف ساخت جمله هاست. جمله نماها از طریق گشتارهای اجباری به جمله نماهای مشتق که نمایانگر رو ساخت جمله ها هستند تبدیل می شوند. منشاء معنی هر جمله ژرف ساخت آن جمله با واسطه قواعد معناشناسی است و منشاء بازنمود آوایی هر جمله روساخت آن جمله با واسطه قواعد واجی می باشد. در طرح ۱۹۶۵، تعیین ارتباطات دقیق معنایی وابسته به تعیین ارتباطات دقیق ژرف ساختی جمله هاست.

نمودار شماره ۱: طرح دستور زبان زایشی چامسکی (۱۹۵۷)



نمودار شماره ۲: طرح دستور زبان زایشی چامسکی (۱۹۶۵)



به طور خلاصه، دستور زبان زایشی به ادعای چامسکی و دیگران، تصویر توانش زبانی گوینده بومی است و واقعیت روانی دارد و با آن می توان سایر دستور زبان ها را محک زد. دستور زبان زایشی مطروحه در سال های ۱۹۵۷ و ۱۹۶۵ شبکه ای از عناصرند که معنا را به آوا و برعکس آوا را به معنا پیوند می دهند.

۳. نظریه حاکمیت و مرجع‌گزینی

طرح جامع ۱۹۵۷ چامسکی دستور زبان زایشی را مطرح ساخت. در ۱۹۶۵ طرح جامع تر او بر وجود دو سطح مشخص ژرف ساخت و روساخت تأکید نمود و به معناشناسی ارزش جدیدی داد. این الگو متعاقباً به نظریه معیار^{۱۱} معروف شد که طبق آن تفسیر عنصر معنا در ژرف ساخت جمله صورت می پذیرد. چامسکی با تجدید نظر بیشتر در سالهای ۱۹۷۰ به نظریه معیار^{۱۲} رسید. طبق این نظریه در پاره ای از جمله ها عنصر معنا هم به ژرف ساخت و هم به روساخت بستگی دارد. علت به وجود آمدن نظریه اخیر این بود که برخی از گشتارها در بعضی از جمله ها موجب تغییر معنا می شوند. این مشرب نیز پس از چندی به نظریه معیار گسترده اصلاح شده^{۱۳} تحول یافت که طبق آن عنصر معنا در روساخت جستجو می شود زیرا گشتارها در ژرف ساخت مسبب حرکت بعضی از عناصر نحوی می گردند که اثر این حرکت درون ساخت^{۱۴} عامل تغییر معنا می شود. نهایتاً سال های ۱۹۸۰ شاهد ظهور نظریه حاکمیت و مرجع‌گزینی^{۱۵} بود که شکل پالایش یافته نظریه معیار می باشد.

گفته شد که زبان پیوند میان صدا و معناست. گر چه آواها شکل فیزیکی گفتار هستند، ولی خود به خود معنایی ندارند. معانی بازنمودهای مجرد مستقل از ماده هستند. بنابراین، دستور زبان باید به نحوی بین بازنمود آوایی^{۱۶} و بازنمود معنایی^{۱۷} رابطه برقرار کند. در نظریه حاکمیت و مرجع گزینی این ارتباط را نحو برقرار می کند. چامسکی (۱۹۸۶) بازنمود آوایی را شکل آوایی^{۱۸} و بازنمود معنایی را شکل منطقی^{۱۹} می نامد. شکل آوایی توالی آواهاست و شکل منطقی متشکل از بازنمودهای معنایی نحو است که از طریق نحو با شکل آوایی ارتباط دارد. به عبارت دیگر نحو به مثابه پلی بین شکل آوایی و شکل منطقی ارتباط برقرار می کند.

نظریه حاکمیت و مرجع گزینی بر حرکت عناصر نحوی در جمله تأکید ویژه ای دارد. بنابراین، لازمه حاکمیت و مرجع گزینی وجود دو سطح ژ - ساخت^{۲۰} و ر - ساخت^{۲۱} نحو است. در ژ - ساخت تمام عناصر جمله در جای اصلی خود هستند، لکن در ر - ساخت عنصر یا عناصری به نقطه دیگری در جمله منتقل شده اند. حرکت، عامل ارتباط ر - ساخت با ژ - ساخت است که بیانگر ارتباطات ساختاری کنیدی در جمله است. برای جلوگیری از اختلالات معنایی و واجی لازم است که در رو ساخت محل اصلی عناصر به حرکت درآمده مشخص شود. اثر^{۲۲} باقیمانده از حرکت همان چیزی است که جای اصلی عنصر انتقال یافته را نشان می دهد. برای روشن شدن مطلب به مثال زیر توجه کنید:

۱- گفتم "بروا"

۲- گفתי "چه"

۳- چه گفתי "اثر" ؟

در جمله های فوق، (۱) ژ - ساخت (۲) و (۲) ژ - ساخت (۳) است.

در جمله ر - ساختی (۳)، معنای جمله به حرکت و اثر باقی مانده از حرکت بستگی دارد. دستور زبان حاکمیت و مرجع گزینی دارای شاخه ها و زیرشاخه های متفاوتی است که در بر گیرنده اصول^{۲۲} و متغیرهای^{۲۳} گوناگونند. از جمله زیرشاخه های حاکمیت و مرجع گزینی، نحوایکس - تیره^{۲۴} است. مقوله های واژگانی - اسم، فعل، صفت و غیره می توانند تیره دار باشند. تیره نشانگر آن است که هر گروه ساخت نحوی دارای یک هسته^{۲۵} و یک متمم^{۲۶} است.

بنابراین: هسته + متمم $X \rightarrow$ متمم + هسته $X \rightarrow$

X می تواند یک گروه ساخت اسمی، وصفی، فعلی، و غیره باشد. هسته یکی از مقوله های اصلی واژگانی است و خود می تواند تیره دار باشد. در بعضی زبانها هسته قبل از متمم و در بعضی دیگر پس از متمم واقع می شود. مثلاً در گروه ساخت فعلی کلاغ را خبر کرد، خبر کرد، هسته و کلاغ را متمم است. اصل هسته دار بودن گروه ساخت ها پدیده ایست که همه زبان های طبیعی را در بر می گیرد، به عبارت دیگر هسته دار بودن از جهانی های زبان است. اختلاف زبانها ممکن است در متغیر هسته آغاز^{۲۷} یا هسته پایان^{۲۸} گروه ساخت ها باشد. بنابراین فارسی زبانی هسته پایان، اما انگلیسی هسته آغاز است.

درحاکمیت و مرجع‌گزینی همچنین ارتباط بین عناصر مختلف نشان داده می‌شود. این روابط را نقش‌های تتا^{۲۹} می‌نامند، و تحت عنوان نظریه تتا مورد بحث قرار می‌گیرد. مثلاً، در جمله **بابک پیانو می‌نوازد**، **بابک** نقش کنش‌گر و **پیانو** کنش‌پذیر را بازی می‌کند. تمام نقش‌های تتای مربوط به عناصر بایستی ایفا و مشخص گردد. یک نقش فقط به یک موضوع^{۳۰} داده می‌شود و هر موضوعی فقط یک نقش دارد. به عبارت دیگر، نقش‌های تتا قطعی و اختصاصی هستند.

در مثال فوق فعل **نواختن** دو موضوع دارد: **بابک** و **پیانو**. برخی از فعلها یک موضوع دارند، بعضی دو موضوع و بعضی دیگر بیش از دو موضوع دارند. برای مثال، در جمله‌های **بابک رفت** و **بابک مازیار را با یک شکلات خوشحال کرد** فعلهای رفتن و خوشحال کردن به ترتیب دارای یک موضوع و سه موضوعند.

می‌توانیم رابطه بین فعل و موضوع(ها) را به شکل زیر نشان دهیم:

رفتن (بابک)

خوشحال کردن (بابک، مازیار را، با یک شکلات)

اینکه هر موضوعی فقط یک نقش بازی می‌کند در دستوری بودن جمله حائز اهمیت است. علت دستوری بودن جمله **بابک چای دوست دارد** داشتن دو موضوع با دو نقش متفاوت است. حال اگر **چای** هم نقش کنش‌پذیر و هم نقش کنش‌گر بازی کند، جمله غیر دستوری می‌شود و یا اگر **چای** از جمله حذف گردد و نقشی ایفا نکند، جمله بار هم غیر دستوری خواهد شد. پس در زبان فارسی جمله‌های **چای دوست دارد** و **بابک دوست دارد** غلط هستند. از طرف دیگر، دو موضوع نمی‌توانند یک نقش ایفا کنند. اصل فرافکنی، واژگان متناسب با نحو جمله را مشخص می‌کند و نقش‌های تتا را به موضوع‌ها اختصاص می‌دهد. بهمین دلیل، **بابک** و **چای** نمی‌توانند بطور همزمان نقش کنش‌گر یا کنش‌پذیر را دارا باشند.

همانگونه که اشاره شد حرکت -ر- ساخت را به ژ - ساخت ربط می‌دهد. اما نه تنها عنصر نحوی بلکه مبدأ و مقصد انتقال آن نیز باید محدود و نهایتاً مشخص شوند. این وظیفه به عهده نظریه مرزگذاری^{۳۱} است. نظریه مرزگذاری حد و فاصله حرکت عناصر نحوی را تعیین می‌کند. به عنوان مثال، در جمله‌های استفهامی فارسی، مرز عبور مجاز برای کلمه استفهامی، سازه S [جمله] است. بنابراین جمله‌های -ر- ساختی زیر دستوری هستند.

S چند لقمه نان [S خورد t]

S او چند لقمه نان [S خورد t]

S چند لقمه S [او نان خورد t]

دلیل دستوری بودن جمله‌های فوق این است که **چند لقمه نان** از موقعیت مفعولی که اثر(t) آن در -ر- ساخت محسوس است به موقعیت S (جمله درونه ای) حرکت کرده و فقط از مرز S

گذشته است. جمله های **خورد چند لقمه نان**، **او خورد چند لقمه نان**، **چند لقمه او خورد نان** و **چند لقمه خورد نان** غیر دستوری هستند چونکه در اولی و دومی حرکتی در - ساخت صورت نگرفته و در سومی و چهارمی "چند لقمه" هم از مرز سازه S و هم از مرز سازه NP (نان) عبور کرده است. می توان گفت که مرزهای زبان فارسی S و NP هستند و عناصر نحوی نمی توانند از بیشتر از یک مرز عبور کنند.

نظریه حالت^{۳۲}، حالت های خاص گروه ساخت های اسمی را مطابق موقعیت شان در ژ- ساخت یا ر- ساخت تعیین می کند. مثلاً تعیین شکل ر- ساختی ضمائر به عهده نظریه حالت است. در این نظریه همه اسمها حالت دارند و هر اسمی که حالت نداشته باشد غیر دستوری است. به عنوان مثال، در جمله **من زدم او** گروه ساختهای اسمی **من** و **او** حالت ندارند و لذا غیر دستوری هستند. گرچه در فارسی رسمی، حالت به لحاظ صرفی آشکار نمی شود، لکن به ضمائر و اسمها حالت انتزاعی فاعلی و مفعولی داده می شود. این حالت ها از فعل و حرف اضافه در جمله ناشی می شوند. در مثال بالا، **من** و **او** تحت حاکمیت فعل و حرف اضافه حالت نپذیرفته اند و بنابراین غیر دستوری می باشند.

به طور خلاصه، نظریه حاکمیت و مرجع گزینی توانش زبانی را به عنوان شبکه ای از نظریه ها که متشکل از اصول و متغیرهایی هستند توصیف می کنند. مفهوم حاکمیت در این حقیقت خلاصه می شود که ارتباط نحوی بین دو عنصر در جمله به صورت حاکمیت و وابستگی است. یکی از مقوله های اصلی واژگانی ممکن است به عنصر دیگر که متمم نامیده می شود حاکم باشد. مثلاً ممکن است فعل بر یک اسم یا صفت بر یک اسم حاکم باشد و اسم از فعل یا از صفت تبعیت کند. نظریه حاکمیت بخشی از نظریه حاکمیت و مرجع گزینی است. بخش دیگر آن نظریه مرجع گزینی است. این نظریه تعیین کننده مراجع اسمها و ضمائر است. (وبل هاث، ۱۹۹۵).

۴. دستور زبان همگانی و نظریه حاکمیت و مرجع گزینی

دستور زبان همگانی اصول و قواعدی است که بین تمامی زبانهای آدمی مشترک می باشد. این اصول و قواعد جزء لاینفک ساختار درونی مغز می باشند و به صورت اکتسابی آموخته نمی شوند. به نظر چامسکی این اصول زیست شناختی یا ژنتیکی هستند و جنبه رفتاری ندارند. نظریه حاکمیت و مرجع گزینی در بر گیرنده اصول دستور زبان همگانی یا جهانی می باشد و در جهت توجیه فراگیری زبان می کوشد.

از جمله اصول دستور زبان جهانی اصل وابستگی ساختاری^{۳۳} در جمله است. اصل وابستگی ساختاری نشان می دهد که بخشی از توانش زبانی را روابط ساختاری در جمله تشکیل می دهد و نه توالی عناصر. هر نوع فعل و انفعال در جمله، مثلاً حرکت عناصر، متکی به شناخت روابط

ساختاری کلمات در آن است. تمامی فعل و انفعالات صوری در دستور زبان انگلیسی یا هر زبان دیگری وابسته به ساختار است.

به جمله زیر که تفسیر مصرعی از غزلیات حافظ است توجه کنید:

سبکباران ساحلها از کجا حال ما را می دانند؟

انتقال **کجا**، **دانند**، **حال** و **ما** به اول جمله به اصل وابستگی ساختاری متکی است. فارسی زبانها تک تک عناصر نحوی را به ترتیب شماره نمی نمایند و مثلاً نمی گویند چهارمین عنصر را جهت ساختن جمله سؤالی باید در آغاز جمله قرار داد. دانستن اصل وابستگی ساختاریست که غزل حافظ را به صورت زیر شکل می دهد:

کجا دانند حال ما ، سبکباران ساحلها؟

یا در جمله **یاران طریقت بعد از این تدبیر ما چیست**، انتقال **چیست** به اول جمله به شناخت وابستگی ساختاری متکی است نه به توالی عناصر نحوی

چیست یاران طریقت بعد از این تدبیر ما؟

واژگان بر نحو تأثیر می گذارد و بازنمودهای نحوی شکل منطقی، ژ - ساخت و ر - ساخت جمله را آشکار می سازند. به عبارت دیگر، آرایش نحوی جمله همراه با خواص آحاد واژگان مربوط موجب می شوند تا معانی مورد نظر منتقل گردند. وظیفه ایجاد هم آهنگی لازم بین واژگان و نحو بعهدہ اصل فرافکنی^{۳۴} است. خصوصیات واژگانی کلمه به نحو جمله شکل خاصی می بخشند و اطلاعات موجود در واژگان سبب ساده شدن نحو می شود. مثلاً در فارسی لازم یا متعدی بودن فعل **خوردن** به نحو جمله شکل خاصی می دهد و سبب ساده شدن توصیف نحوی می شود. در مشرب های قبلی تجزیه و تحلیل زبان واژگان زبان نادیده گرفته می شد و یا جدا از آن مورد تحلیل قرار می گرفت شیوه جدید از این جهت مشکلی ندارد. اصل فرافکنی در همه زبانها وجود دارد و نقش تعیین کننده ای را در سازمان دهی نحو جمله بازی می کند. نظریه حاکمیت و مرجع گزینی منعکس کننده نقش پراهمیت خواص واژگانی کلمات در نحو جمله است.

اصل از قاعده متفاوت است. اصل در همه زبانها یافت می شود، اما قاعده ممکن است به زبان خاصی تعلق داشته باشد. آنچه که ما می دانیم [توانش زبانی] قواعد زبان به مفهوم سنتی نیست... در واقع قاعده با این مفهوم در زبانشناسی جایگاهی ندارد (چامسکی، ۱۹۸۶). قواعد در تداخل بین اصول و واژگان بروز می کنند. وقتی سخن از قاعده فعل مجهول است، تداخل اصل وابستگی ساختاری با خواص واژگانی فعل منظور نظر می باشد.

خلاصه اینکه دستور زبان جهانی در برگیرنده اصولی است که در همه زبانها یافت می شوند. دستور زبان همگانی و نظریه حاکمیت و مرجع گزینی منطقاً جزء لاینفک ساختار مغز باشد.

۵. دستور زبان همگانی و فراگیری زبان

دستور زبان همگانی نظریه ای مربوط به ماهیت توانش زبانی است که با ساختار داخلی مغز انسان ارتباط دارد. توانش زبانی از مسأله فراگیری زبان جدا نیست. هر نظریه ای که به تبیین ماهیت این توانش می پردازد باید قادر باشد نحوه پدید آمدن آن را نیز توجیه کند. بر اساس نظریه دستور زبان همگانی، گویندگان زبانها به اصولی استشعار دارند که در میان همه زبانها مشترک است و این اصول شالوده توانش زبانی را تشکیل می دهد. پس اختلاف زبانها در چیست؟ همراه با اصول جهانی، متغیرهایی وجود دارند که ارزش آنها بین زبانها متفاوت است. یادگیری یک زبان خاص به معنی دانستن نحوه به کارگیری این اصول و شناختن ارزش مناسب هر یک از متغیرها می باشد. نکته مهمی را که چامسکی مورد بحث قرار می دهد همانا شکل منطقی فراگیری زبان است: چگونه نوزادان قادرند بر مبنای شواهد و داده های محدود زبانی به دانش بسیار پیچیده و گسترده زبانی دست یابند؟ شکل منطقی فراگیری زبان مورد خاصی از سؤال افلاطونی است که توسط برتراند راسل نیز مطرح شده است. چرا انسانها علیرغم تماس شخصی و محدود با جهان، قادرند آن را در زمانی محدود فراتر از آنچه که هست بشناسند؟^{۲۵}

به نظر افلاطون این استعداد و توانائی پیش از تولد به انسان عطا شده است. اما از دیدگاه چامسکی این توانائی ناشی از خواص ذاتی مغز است. فراگیری زبان از حالت صفر^{۲۵} شروع می شود و تا حالت ثابت^{۲۶} ادامه می یابد. حالت صفر وضعیت نوزادی است که هیچیک از زبانهای انسانی را نمی داند و در ابتدای محور فراگیری قرار دارد. حالت ثابت در انتهای این محور قرار می گیرد. دانش زبانی کامل است و جهت حرکت فراگیری زبان نیز مشخص است. حالت صفر حالتی بیولوژیکی و جزء لاینفک ساختار مغز است. فرد از وضعیت صفر^{۲۵} شروع می کند. و از مراحل متوالی S_1 ، S_2 و غیره عبور می کند و نهایتاً به وضعیت ثابت S_s که تغییرش بسیار ناچیز است می رسد (چامسکی، ۱۹۸۰). هر نظریه فراگیری باید بتواند نشان دهد که کودک چگونه از حالت صفر به حالت ثابت می رسد. اگر بتوان آنچه را که محیط در رشد زبان از صفر به وضعیت ثابت عرضه می دارد کشف کرد آنگاه ممکن است بتوان به خواص ذاتی مغز پی برد. پس هدف غایی نظریه فراگیری زبان تبیین چگونگی تسلط کودک بر زبان مادری خود می باشد. برای دست یابی به این هدف، لازم است که ویژگی های هر مرحله از رشد زبان و مراحل مختلف آن را به خوبی درک کنیم.

حالت صفر همان دستور زبان جهانی است. دستور زبان جهانی به صورت دستگامی از اصول و متغیرها در مغز کودک وجود دارد. کودک با برخورد به ویژگی های زبانی پیرامون خود دستور زبان خاصی را می سازد. به این ترتیب که متغیرهای اصول دستور زبان جهانی برای آن زبان خاص تثبیت می شوند.

قبلاً گفته شد که تمامی گروه ساخت ها در تمامی زبان های انسانی دارای یک عنصر اصلی هستند که آن را هسته می نامند. به عبارت دیگر، گروه ساخت ها هسته دار^{۲۷} یا هسته

مرکزند.^{۳۸} هسته مرکز بودن یک اصل است (استاول، ۱۹۸۱). اما آیا اینکه هسته قبل و یا بعد از متمم واقع شود متغیربست که سبب اختلاف میان زبانها می شود. نظریه نحو ایکس- تیره موضوع همین اصل است و متغیرهای آن در نظریه حاکمیت و مرجع‌گزینی دستور زبان جهانی وجود دارند. بنابراین، انگلیسی زبانبست هسته آغاز^{۳۹} زیرا فعل‌ها، صفات و حروف اضافه قبل از اسم ظاهر می شوند. فارسی و آلمانی، از طرف دیگر زبانهای هسته پایان^{۴۰} هستند، زیرا که فعل و صفت و در پاره‌ای موارد حروف اضافه بعد از اسم قرار می گیرند. معمولاً زبانهایی که ترتیب اصلی اجزاء جمله آنها فاعل + فعل + مفعول (SVO) است هسته آغاز و زبانهایی که ترتیب اصلی اجزاء جمله آنها فاعل + مفعول + فعل (SOV) است هسته پایان می باشند.

اطلاعات دریافتی از محیط، کودک را در جهت تثبیت ارزش متغیر مورد نظر هدایت می کند. گوینده فارسی زبان ارزش متغیر هسته پایان اصل هسته مرکز را برای زبان فارسی تثبیت نموده است، در حالیکه گوینده انگلیسی زبان متغیر هسته آغاز را برای زبان انگلیسی تثبیت کرده است. یادگیری یک زبان به معنای تثبیت متناسب تمامی متغیرهای دستور زبان جهانی برای آن زبان خاص است.

یکی دیگر از جهانی‌های زبان انسان این است که تمامی جمله‌ها فاعل دارند. اما در بعضی از زبانها فاعل به بخشی از فعل یا فعل کمکی می پیوندد و در بعضی دیگر بصورت مجزا پیش از فعل در اول جمله ظاهر می شود. زبانهای گروه اول را که علی‌الظاهر فاعلی در جمله‌هایشان ندارند بی‌فاعل آغاز^{۳۹} می نامند و زبانهای گروه دوم را فاعل آغاز^{۴۰} می گویند. در فارسی می توانیم بگوئیم رفت لکن در انگلیسی که یک زبان فاعل آغاز است He went او رفت شکل صحیح جمله است.

در قالب نظریه متغیرگزینی زبان کودک فراگیری خود را با یکی از متغیرهای سیستم شروع می کند و در روند پیشرفت با دریافت اطلاعات و برخورد با داده‌های بیشتر ممکن است به یکی دیگر از متغیرهای سیستم روی آورد. مثلاً، هایمز (۱۹۸۶) با بررسی نمونه‌هایی از زبان کودکان انگلیسی زبان نشان داده است که آنها فراگیری را با جمله‌های بی‌فاعل آغاز شروع می کنند و سپس با برخورد با جمله‌های خاصی به سیستم فاعل آغاز روی می آورند. لاس (۱۹۸۳) نشان داده است که کودکان به متغیر انشعاب جهت دار^{۴۱} از همان آغاز یادگیری زبان حساسند. ساختارهایی مثل جمله‌واره‌هایی موصولی ممکن است قبل یا بعد از اسم که هسته محسوب می شود ظاهر گردند. این متغیر یکی از گونه‌های اصل هسته مرکز است. زبانهای انگلیسی و فارسی دو زبان با انشعاب جهت دار راست هستند و ژاپنی زبانبست که دارای انشعاب جهت دار چپ است. بدین معنا که در انگلیسی و فارسی یک جمله‌واره موصولی مانند Whom you saw یا که تو دیدی Ke to didi در سمت راست اسم مرد قرار می گیرد، اما در ژاپنی در سمت چپ آن ظاهر می شود. مثال:

فارسی و انگلیسی: مردی که تو دیدی ...

ژاپنی: که تو دیدی مرد ...

راست یا چپ بودن در مورد فارسی و ژاپنی پس از حرف نگاری یا آوانویسی با حروف لاتین مشخص می‌شود.

به نظر لاست انشعاب جهت دار در آغاز یادگیری زبان خنثی است و اطلاعات دریافتی از محیط زبانی آن را در سمت راست یا چپ هسته تثبیت می‌کند.

اصول و متغیرهای دستور زبان جهانی باعث می‌شوند تا دستور زبانهای ممکن دیگر به کنار زده شوند و فقط زبان یا زبانهای محیط اطراف کودک فرا گرفته شوند. تثبیت متغیرها با دریافت اطلاعات و داده‌های کافی از محیط زبانی صورت می‌پذیرد و پس از تثبیت به صورت قیاسی به تمامی جنبه‌های زبان مورد نظر اعمال می‌شوند. متغیرها باید خواصی داشته باشند که با برخورد با اطلاعات کاملاً ساده تثبیت شوند زیرا این تنها چیز است که در دسترس کودک قرار دارد (چامسکی، ۱۹۸۶). یاد گرفتن دستور زبان انگلیسی یا فارسی یا ژاپنی به معنای تثبیت ارزش تمامی متغیرهای زبانهای یاد شده است. شنیدن چند جمله کافیست که یک متغیر خاص با ارزش مناسب زبان هدف تثبیت شود.

اطلاعات زبانی محیط در یادگیری زبان نقش حیاتی بازی می‌کنند. بدون اطلاعات چیزی آموخته نمی‌شود. دو نوع اطلاعات در دسترس کودک قرار دارد: اطلاعات مثبت و اطلاعات منفی. اطلاعات مثبت شامل جمله‌های درست زبان است که کودک به طور متداوم با آنها سرو کار دارد. اما گاهی بسیاری از ساختارهایی را که کودک می‌آموزد در اطلاعات مثبت یافت نمی‌شوند. این همان مطلبی است که چامسکی آن را فقر محرک^{۴۲} نامیده است. پس اگر این ساختارها در جمله‌های محیط زبانی کودک به کار نروند، اجباراً باید جزء ذاتی مغز خود کودک باشند. در هر حال اطلاعات مثبتی از قبیل ترتیب عناصر نحوی بصورت SOV یا SVO سبب تثبیت برخی از متغیرها می‌شوند. اطلاعات منفی خود دو نوع است: اطلاعات مستقیم منفی و اطلاعات غیر مستقیم منفی. اطلاعات مستقیم منفی مربوط به اصلاح جمله‌های غلط کودکان توسط اطرافیان اوست. مثلاً ممکن است کودک فارسی زبان بگوید **من نه هستم** و مادر آن را اصلاح نموده و بگوید **نه عزیزم! بگو نیستم**. اطلاعات غیر مستقیم منفی ساختارهایی هستند که کودک نمی‌شنود ولی در تثبیت متغیر خاصی به او کمک می‌کنند. برای مثال، کودک فارسی زبانی که ساختاری مثل: **که بد باشه بچه دوست نداره اونو مامانش** را که انشعاب جهت دار چپ است مطلقاً نمی‌شنود، به راست انشعاب بودن زبان فارسی پی می‌برد و متغیر انشعاب جهت دار راست را برای زبان فارسی در مغز خود تثبیت می‌کند.

نظریه متغیر گزینی فراگیری زبان در چهارچوب تفکر خردگرایی شکل گرفته است و مخالف بسیاری از نظریه‌های دیگر یادگیری زبان که نزدیک به یا در چهارچوب تجربه‌گرایی قرار دارند می‌باشد. مثلاً این ادعا که تقلید رفتار اطرافیان در یادگیری زبان مؤثر می‌باشد نادرست است. اصول دستور زبان جهانی از قبیل وابستگی ساختاری و حاکمیت قابل تقلید نیستند. هیچ پدر یا مادری فهرستی از ساختارهایی که از قبل تنظیم و ویرایش شده باشند را در معرض تقلید کودک قرار نمی‌دهد. گاهی کودک جمله‌هایی را به زبان می‌آورد که هرگز

آن را نشنیده است، لذا تقلید در فراگیری آنها نقشی نداشته است. آنچه که کودک می شنود با اصول جهانی موجود در مغزش تطبیق می شود و متغیرهای جدید تثبیت می شوند. یادگیری یک زبان خاص به معنای افزودن امعاء و احشاء به اسکلت دستور زبان جهانی است. تقلید، توضیح، تمثیل، تعمیم، تشویق، تنبیه و غیره وظیفه مؤثری در یادگیری زبان ندارند و مجموعه ای هستند که نقش آغازگر را بازی می کنند و پس از تثبیت متغیرها خنثی می شوند. (وایت، ۱۹۸۹).

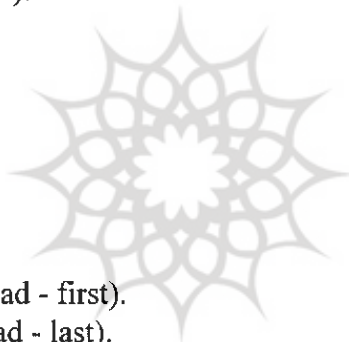
۶. خلاصه و نتیجه گیری

به لحاظ تاریخی دوتفکر عمده در مورد چگونگی کسب آگاهی بین اندیشمندان معمول بوده است: تجربه گرایی و خردگرایی. تجربه گرایی منبع دانش را محیط بیرون از مغز می داند و رابطه بین محیط و مغز توسط حواس ظاهری صورت می گیرد. خردگرایی، از سوی دیگر، مرکز آگاهی را خود مغز فرض می کند و محیط را محرکی در جهت فعال نمودن آن می داند. زبان‌شناسان گشتاری - زایشی که پیرو خردگرایان هستند، دستور زبان را الگویی از دستور زبان موجود در مغز گوینده اهل زبان می دانند که قادر است تمامی جمله های زبان خاصی را تولید کند و جمله های غیردستوری را نپذیرد. چنین دستور زبانی منعکس کننده خلاقیت زبان است و الگویی است از مفهوم ریاضیات بی نهایت. بسیاری از قواعد و عناصر دستور زبان گشتاری - زایشی جهانی و بیولوژیکی می باشند و با کودک متولد می شوند. مجموعه قواعد و عناصر بیولوژیکی را در مغز انسان دستور زبان جهانی می گویند. دستور زبان جهانی دارای اصول و متغیرهایی است که در چهارچوب نظریه حاکمیت و مرجع‌گزینی مطرح شده اند و نظریه حاکمیت و مرجع‌گزینی شبکه ای از نظریه ها و زیر شاخه های آنهاست که هدف اصلیش توضیح شکل منطقی فراگیری زبان است. شکل منطقی فراگیری زبان بر اصل فقر محرک استوار است. کودک با کمترین اطلاعات و با حداقل تماس قادر است پس از مدت نسبتاً کوتاهی زبان مادری خود را با تسلط و روانی صحبت کند و یا آن را بفهمد. توجیه این مسأله در پذیرش وجود یک ساز و کار ذاتی در مغز و ذهن انسان است. این ساز و کار ذاتی همان دستور زبان همگانی است. اصول دستور زبان جهانی بخشی از ساختار مغز انسانند و ارزش متغیرهای همراه با این اصول برای زبان خاصی که کودک می آموزد تثبیت می شود. فراگیری یک زبان یعنی تثبیت کلیه متغیرهای آن زبان مشابه با حالت ثابتی که در مغز گوینده بزرگسال آن زبان وجود دارد.

یادداشت ها

1. Analogy
2. Phrase Structure Grammar
3. Constituents.
4. Bracketing.

5. Structural Ambiguity.
6. Constructional Homonymity.
7. Linear Structure.
8. Ultimate Constituents.
9. Phonemic Representation.
10. Phrase Marker.
11. Standard Theory.
12. Extended Standard Theory.
13. Revised Extended Standard Theory.
14. Trace.
15. Government / Binding Theory.
16. Phonetic Representation.
17. Semantic Representation.
18. Phonetic Form (PF).
19. Logical Form (LF).
20. D- Structure.
21. S- Structure.
22. Principles.
23. Parameters.
24. X- bar Syntax.
25. Head.
26. Complement.
27. Head - initial (Head - first).
28. Head - final (Head - last).
29. The Theta Roles.
30. Argument.
31. Bounding Theory.
32. Case Theory.
33. Structure - dependency Principle.
34. Projection Principle.
35. Initial Zero State.
36. Steady State.
37. Headed.
38. Endocentric.
39. Pro - drop Languages.
40. Non - pro - drop Languages.
41. Principle Branching Direction.
42. The Poverty of the Stimulus.



شرویشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

منابع

منابع انگلیسی

1. Chomsky, N. (1957). **Syntactic Structures**. Mouton: The Hague.
2. Chomsky, N. (1959). *Review of B. F. Skinner Verbal Behavior*. **Language**, 35, 26-58.
3. Chomsky N. (1965). **Aspects of the Theory of Syntax**. Cambridge, Mass: Mit Press.
4. Chomsky N. (1972). **Language and Mind**, Enlarged Edition. New York: Harcourt Brace Jovanovich
5. Chomsky N. (1980). **Knowledge of Language: Its Nature, Origin, and Use**. New York: Praeger.
6. Hyams, N. (1986). **Language Acquisition and the Theory of Parameters**. Dordrecht: D. Reidel Publishing Company
7. Lust, B. (1983). *On the Notion of "Principal Branching Direction:" a Parameter in Universal Grammar*. In Otsu, Y; Riemsdijk, H; Inoue, K; Kamio, A and Kawasaki, N (eds) **Studies in Generative Grammar and Language Acquisition**. Tokyo: International Christian University.
8. Skinner, B.F. (1957). **Verbal Behavior**. New York: Appleton-Century Croft.
9. Stowell, T. (1981). **Origins of Phrase Structure**. Unpublished Ph. D. Dissertation, MIT.
10. Webelhuth, G. (1995). **Government and Binding Theory and the Minimalist Program: Principles and Parameters in Syntactic Theory**. Oxford: Blackwell.
11. White, L. (1989). **Universal Grammar and Second Language Acquisition**. Amsterdam: John Benjamins Publishing Company.



شروہ شگاہ علوم انسانی و مطالعات فرہنگی
پرتال جامع علوم انسانی